

The Role of Nestorian Christians in Establishing Peace between Iran and Byzantium in 630 AD

Mahnaz Babaei*

PhD Student of Ancient History, Najafabad branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, mahnazbabai@yahoo.com

Mohammadkarim Yosofjamali

Associate Professor of History, Najafabad branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, yousef_jamali200@yahoo.com

Seyyedasghar Mahmoodabadi

Professor of History, University of Isfahan, Iran, k.m.abadi@gmail.com

Feyzolah Boshasbosheh

Assistant professor of History, Najafabad branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, f.boushasb@yahoo.com

Abstract

The good ties existing between the Byzantine and the Sassanid Empires deteriorated quickly after Emperor Maurice of the Byzantine Empire was killed, and his title usurped by Emperor Phocas in 602 CE. The Persian King Khosrow II used the vengeance of Maurice as a pretext to set about his goal of annihilating his western neighbor. Conquering the important city of Jerusalem from the Byzantines, along with transferring the True Cross to Ctesiphon turned the conflict into a religious war. Heraclius, through the use of financial helps received from the church and by encouraging popular forces, was able to deal fatal blows to the Sassanid army. With the death of Khosrow II, the conditions for peace materialized as both sides, after long years of fighting, were weary of warfare. Amidst all this, the Nestorian Christians played a major role in the eventual peace of 630 CE as the last diplomatic ties between the Byzantine and the Sassanid Empires. The current paper aims to study the significance of Nestorian Christians in the peace treaty of 630 CE and the role they played in it. Other issues explored by this paper include: the reason why peace negotiations were unsuccessful during Khosrow's lifetime; the achievements secured from the peace treaty of 630 CE by both Empires; and the effects Khosrow's interventions in the Nestorian Church affairs had on Khosrow's losing of the throne.

Keywords: Maurice, Khosrow II, Heraclius, Nestorian Church, Joshua Yahab II

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره اول (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۷، صص ۹۵-۱۱۰
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۵/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱

نقش مسیحیان نسطوری در برقراری صلح میان ایران و بیزانس در سال ۶۳۰م

مهناز بابایی توسکی* - محمد کریم یوسف جمالی** - سیداصغر محمودآبادی** - فیض‌الله بوشاسب گوشه***

چکیده

پس از قتل موریس (Maurice) در سال ۶۰۲م به دست فوکاس (Phocas)، مناسبات دیپلماتیک میان دولت بیزانس و ساسانیان به سرعت دگرگون شد. خسرو دوم به بهانه خونخواهی موریس، استراتژی خود را برپایه نابودی کامل همسایه غربی گذاشت. فتح شهر مهم اورشلیم و انتقال صلیب راستین به تیسفون، جنگ میان دو دولت را به جنگ مذهبی تبدیل کرد. بدین‌سان هراکلیوس (Heraclius) با حمایت‌های مالی کلیسا و تهییج نیروهای مردمی، ضربات مهلکی به ارتش ساسانی وارد کرد. با مرگ خسرو دوم، برای برقراری صلح میان دو طرف بستری مناسب مهیا شد. دو طرفی که پس از جنگ‌های طولانی فرسوده شده بودند. در این میان، در برقراری صلح نهایی در سال ۶۳۰م که در واقع آخرین مراودات دیپلماتیک میان دولت ساسانی و بیزانس بود، مسیحیان نسطوری نقش مهمی ایفا کردند. این مقاله قصد دارد این سؤال را مطرح کند که اهمیت و نقش مسیحیان نسطوری در برقراری صلح سال ۶۳۰م تا چه اندازه بود؛ همچنین مقاله بر آن است تا مسائلی همچون چرایی ناکامی مذاکرات صلح در زمان حیات خسرو دوم، دستاوردهای صلح سال ۶۳۰م برای هر دو دولت و تأثیر دخالت‌های خسرو دوم در امور کلیسای نسطوری در برکناری وی از سلطنت را بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: موریس، خسرو دوم، هراکلیوس، کلیسای نسطوری، یسوع‌بهب دوم

* دانشجوی دکتری تاریخ باستان، گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)

mahnazbabai@yahoo.com

** دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، yusef_jamali2000@yahoo.com

*** استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، ایران، k.m.abadi@gmail.com

**** استادیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، f.boushasb@yahoo.com

مقدمه

مهم برکناری خسرو دوم بود. با مرگ خسرو دوم، تخت سلطنت ساسانی بیش از هر زمانی در طول تاریخ این سلسله لرزان شد و در چنین وضع آشفته‌ای، این صلح به میزان چشمگیری نگرانی دولت ساسانی را از همسایه غربی برطرف کرد.

این نوشتار از نظر ماهیت، در ردیف پژوهش‌های نظری قرار می‌گیرد؛ اما از نظر هدف، پژوهشی تاریخی به شمار می‌آید که به‌شیوه توصیفی تحلیلی به نگرارش درآمده است و روش گردآوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای و استفاده از معتبرترین مدارک مکتوب تاریخی و ترجمه متون سریانی است.

آغاز جنگ ایران و بیزانس در سال ۶۰۲ میلادی

نخستین سال‌های حکومت خسرو دوم بر پایه اتحاد میان دربار ساسانی و امپراتوری بیزانس بود. شورش بهرام چوبین و فرار خسرو دوم به قلمرو رومیان و حمایت موریس،^۱ امپراتور بیزانس، از خسرو جوان زمینه‌ساز ایجاد دوره‌ای در روابط میان دو دولت شد که باید از آن باعنوان «دوران اتحاد» نام برد. بنابر منابع اسلامی، خسرو به‌طور ناگهانی و سراسیمه به قلمرو رومیان فرار کرد (برای نمونه بنگرید به: دینوری، ۱۳۸۶: ۱۸۸؛ به‌خصوص یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۰۷)؛ اما منابع سریانی و یونانی درباره مقدمات دیپلماتیک این سفر به خاک رومیان اطلاعات بیشتری در اختیار ما قرار می‌دهند. بنابر دو متن سریانی رویدادنامه بی‌نام، موسوم به رویدادنامه^۲ ۱۲۳۴ و همچنین رویدادنامه میخائیل سریانی^۳ (Michael the Syrian) که هر دو براساس رویدادنامه سریانی گمشده‌ای منسوب به تئوفیلوس ادسای (Theophilus of Edessa) نوشته شده‌اند، خسرو پس‌ازآنکه تصمیم گرفت که از رومیان درخواست کمک کند، سفیری از اعراب مسیحی حیره

در نیمه نخست قرن هفتم میلادی، حکومت ساسانی به‌شکلی کامل در سایه نبردهای طولانی مدت ارتش ساسانی و امپراتوری بیزانس بود. باوجوداین، در پژوهش‌هایی که تاکنون درباره این برهه از تاریخ ساسانی انجام شده است، به حوادث پس از اتمام جنگ و مذاکرات صلح میان این دو دولت و دستاوردهای آن توجه بسیار اندکی شده است. خوشبختانه در بازسازی روابط میان ایران و بیزانس در دوره پس از پایان جنگ طولانی مدت عصر خسرو دوم، مدارک مکتوب تاریخی ما را تا حد بسیاری یاری می‌کنند. با چنین انگیزه‌ای، مقاله پیش رو به بازسازی تاریخ روابط دیپلماتیک میان ایران و بیزانس پس از خسرو دوم و نهایی شدن قرارداد صلح در سال ۶۳۰ م، میان این دو دولت تکیه کرده است. این نوشتار بر این سؤال اصلی استوار است که در نهایی شدن مذاکرات صلح میان دو دولت، مسیحیان نسطوری ایران چه نقشی داشتند؟ همچنین برخی سؤال‌های فرعی مرتبط با سؤال اصلی از این قرارند: چرا در زمان حیات خسرو دوم مذاکرات صلح به نتیجه نرسید؟ دخالت‌های خسرو دوم در امور کلیسای نسطوری، در برکناری او از سلطنت چه تأثیری گذاشت؟ قرارداد صلح پس از مرگ خسرو دوم، برای دو طرف چه دستاوردهای داشت؟ فرضیه اصلی مقاله آن است که در برقراری صلح سال ۶۳۰ م، مسیحیان نسطوری نقش بسیار مهمی برعهده داشتند. افزون‌براین، برخی فرضیه‌ها در پاسخ به سؤال‌های فرعی چنین است: استراتژی خسرو دوم مبنی بر نابودی کامل همسایه غربی، مانع ایجاد صلح در زمان حیات وی بود. دخالت‌های خسرو دوم در تشکیلات کلیسای نسطوری و شورش شمطا، پسر یزدین نسطوری که از بزرگان دربار شاهی به شمار می‌رفت، علیه خسرو دوم از علت‌های

را آشفته کرد. بیش از همه قیام بندوی و بسطام بدنه سلطنت خسرو را لرزان کرد.^۵ علاوه بر این، شورش‌ها و قیام‌های پراکنده دیگری نیز در سراسر شاهنشاهی برپا بود؛ از جمله شورش اهالی شهر نصیبین که خسرو را به استفاده از قوای نظامی مجبور کرد (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۶۳).

واگذاری مناطقی گسترده در قفقاز و شمال بین‌النهرین به رومیان، در درازمدت قدرت اقتصادی دولت ساسانی را محدود می‌کرد و قطع دریافت مقرری معمول که شاهان پیشین ساسانی به‌طور مرتب از امپراتوران بیزانس دریافت می‌کردند، تأثیر خود را بر خزانه سلطنتی نشان می‌داد.^۶ بنابر آنچه گفته شد، در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی اوضاع داخلی ایران چنان بود که می‌بایست با اقداماتی در حوزه سیاست خارجی، راه فراری برای آن ایجاد می‌شد (پیگولفسکایا، ۱۳۹۱: ۱۱۹). در قلمرو بیزانس نیز وضع بهتر نبود و به‌علت جنگ‌های مداومی که از زمان یوستینیانوس اول (Justinianus I) ادامه پیدا کرده بود، اوضاع اقتصادی و مالی امپراتوری رو به وخامت نهاده بود. در زمستان سال ۶۰۲م به‌علت افزایش خطر آوارها، موریس به ارتش مستقر در بالکان دستور داد که به این مردمان جنگجو در سواحل شمالی رودخانه دانوب حمله کنند (Norwich, 1998: 325). ارتش بالکان به سرکردگی فوکاس (Flavius Phocas Augustus) که از فشارهای امپراتور به خشم آمده بودند، علم طغیان برافراشتند و به‌سوی پایتخت روانه شدند (Treadgold, 1997: 235). با ورود سربازان شورشی به پایتخت، موریس و تمام اعضای خانواده او قتل‌عام شدند؛ سپس سربازان، فوکاس را به امپراتوری برگزیدند (Venning, 2006: 137). بنابر گزارشی از تئوفانس، مورخ یونانی، با وجود تمامی خدمات بیزانس، خسرو در همان دوران سلطنت موریس به‌دنبال فرصتی بود تا پیمان صلح با

با نام ابوجفنا نعمان بن‌المنذر را به‌همراه نامه‌ای نزد سرکرده اعراب تحت قیومت رومیان در سرجیوپولیس (Sergiopolis) (الرصافه) فرستاد. هدف از فرستادن این سفیر این بود که خواسته وی را به موریس، امپراتور بیزانس، برساند (Hoyland, 2011: 48). تئوفیلاکتوس سیموکاتا (Theophylact Simocatta)، مورخ یونانی نویسنده هفتم میلادی، محتوای کلی این نامه را در کتاب تاریخ خود ضبط کرده است و از این طریق تاحدی درخور بازسازی است (Theophylact, 1997: 152). این نامه، نمونه‌ای عالی از اسناد دیپلماتیک میان دولت ساسانی و بیزانس است که به‌شکلی ماهرانه تنظیم شده است (پیگولفسکایا، ۱۳۹۱: ۱۰۱). بنابر متن این نامه، خسرو پس از تعارفات معمول، از موریس درخواست کمک‌های مالی و نظامی کرده است (Theophylact, 1997: 153).

با حمایت موریس از خسرو و برکناری بهرام چوبین به دست نیروهای متحد ایرانی و بیزانسی، میان تیسفون و قسطنطنیه روابط صلح‌آمیز دیپلماتیک برقرار شد؛ اما خسرو دوم برای دستیابی به تاج و تخت نیاکان خود، ناچار به واگذاری امتیازاتی فراوان به رومیان بود. خسرو در ازای دریافت کمک از سوی امپراتور بیزانس، متعهد شد تا شهرهای میافارقین و دارا را به رومیان بازگرداند و همچنین از سرزمین ارمنستان عقب‌نشینی کند. ارمنستانی که همواره مایه اختلاف میان دولت ساسانی و رومیان بود (Greatrex & Lieu, 2005: 172). بنابر تاریخ ارمنی منسوب به سبتوس (Sebeos)،^۷ در این معاهده خسرو بخش درخور توجهی از متصرفات ساسانیان در ناحیه قفقاز را به رومیان بخشید (Sebeos, 1999: 28).

اختلاف‌های سیاسی و اجتماعی موجود در دولت ساسانی و قیام‌ها و شورش‌هایی که در سال‌های نخست سلطنت خسرو روی داد نیز اوضاع داخلی شاهنشاهی

شاهان ساسانی به نواحی غربی فرات و سوریه سابقه داشت؛ اما در مقایسه با شاهان پیشین ساسانی، این بار در استراتژی خسرو در قبال فتوحات خود در مناطق غربی رود فرات تغییری بنیادی ایجاد شده بود. پیش از خسرو، استراتژی شاهان ساسانی در برابر سرزمین‌های ساحل غربی رود فرات بر لشکرکشی‌های سریع و غارت شهرهای بزرگ به منظور دستیابی به منابع سرشار مالی و بازگشت به درون قلمرو خویش مبتنی بود؛ اما اکنون این هدف تغییر کرده بود و جای خود را به استراتژی تسخیر کامل و الحاق شهرها به قلمرو شاهنشاهی داده بود (پیگولفسکایا، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

با مرگ فوکاس در سال ۶۱۰م، هراکلیوس (Heraclius) جانشین وی شد؛ خسرو به بهانه گرفتن انتقام خون موریس با فوکاس وارد جنگ شد؛ اما مرگ فوکاس در سیاست‌های پادشاه ساسانی تغییری ایجاد نکرد.^۸ در این دوران، لشکر ایران به دو بخش تقسیم شد: دسته اول به رهبری سرداری به نام شاهین راهی کاپادوکیه و آسیای صغیر شد و دسته دوم به سرکردگی شهربراز روانه فلسطین و مصر شد (نهایه‌الارب، ۱۳۷۴: ۴۲۴). در سال ۶۱۴م، شهر اورشلیم به دست ایرانیان افتاد و یک سال بعد، سربازان ایرانی در سرزمین مصر و شهر اسکندریه بودند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۴۶).^۹ ابن بلخی تاریخ فتح اسکندریه را سال بیست‌وهشتم از سلطنت خسرو آورده است (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۰۴). غلات و مایحتاج بیزانس را مصر تأمین می‌کرد؛ اما با فتح مصر به دست لشکر ایران، ارتباط بیزانس با مصر قطع شد و این اتفاق به امپراتوری بیزانس ضربه‌ای مهلک وارد کرد. تا سال ۶۲۲م، نیروهای ایرانی همچنان در آسیای صغیر در حال پیشروی بودند و در این زمان، قلمرو دولت ساسانی در منتهای عظمت خود بود؛ اما خسرو همچنان موفق نشده بود که حریف را به طور کامل از پای درآورد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۶۵). در این زمان،

بیزانس را نقض کند و موضعی خصمانه در پیش گیرد (Thephanes, 1883: 290). جلوس فوکاس، سردار یاغی بیزانس، بر تخت سلطنت تنها بهانه‌ای بود که خسرو انتظار آن را می‌کشید تا به اهداف سیاسی خود برای عبور از مشکلات داخلی جامعه عمل بپوشاند؛ بدین‌سان در سال ۶۰۲م، دیپلماسی جای خود را به جنگ داد. خسرو به همراه شهربراز، سردار سپاه خود، وارد قلمرو رومیان شد و با این حمله، پیمان صلح میان دو دولت به صورت عملی از میان برداشته شد. نخستین هدف خسرو تصرف شهر مرزی دارا در شمال بین النهرین بود. تصرف دارا از این نظر اهمیت داشت که این نقطه دروازه فتوحات بعدی لشکریان ایران در خاک رومیان بود. تاریخ دقیق سقوط شهر دارا به دست نیروهای ایرانی مبهم است. بنابر یک فهرست بی‌نام سریانی که شامل اسامی شاهان ساسانی است و بخش هایی از آن در کتابی سریانی موسوم به زنبور عسل اثر سلیمان بصره‌ای باقی مانده است، خسرو در سال پانزدهم سلطنت خود شهر دارا را ویران کرد (Budge, 1886: 123). میخائیل سریانی نیز فتح دارا را مربوط به سال ۶۰۴م دانسته است (Palmer, 1993: 121). نیروهای ایرانی پس از تسخیر شهر دارا، موفق شدند که به پیشروی‌های خود در خاک رومیان ادامه دهند و چندین پیروزی دیگر به دست آوردند؛ به گونه‌ای که تا سال ۶۰۷م و با فتح شهر مستحکم آمیدا، تمام بین‌النهرین شمالی در تصرف نیروهای خسرو قرار گرفت (پیگولفسکایا، ۱۳۹۱: ۱۲۵). پس از این پیروزی‌های درخشان، خسرو بر تسخیر سوریه عزم کرد. به احتمال فراوان نیروهای ایرانی در سال ۶۱۰م از رود فرات گذشتند و وارد سوریه شدند (Greatrex & Lieu, 2002: 187). در سال ۶۱۱م مهم‌ترین شهر سوریه، یعنی انطاکیه، به دست نیروهای ایرانی افتاد.^۷ پیش از این و از دوران سلطنت شاپور اول، دست‌اندازی

کشتیم» (Michael the Syrian, 1901: 400). باوجود این، نه تنها خسرو این درخواست صلح را نپذیرفت بلکه بنا بر رویدادنامه سیرانی سال ۱۲۳۴م، حملات خود را بر رومیان افزایش داد (Hoyland, 2011: 62). بار دیگر در حدود سال ۶۱۵م و پس از سقوط شهر بسیار مهم اورشلیم و در خطراتادن اسکندریه در مصر، بیزانس برای رسیدن به صلح از طریق دیپلماتیک تلاش کرد. در این زمان بیزانس سه سفیر به نام‌های المپیوس (Olympius)، لئونتیوس (Leontius) و آناستازیوس (Chronicle of Paschale) را نزد خسرو فرستاد. این سه سفیر همراه خود نامه‌ای از سنای بیزانس داشتند تا برای خسرو قرائت کنند. خوشبختانه جزئیات این سند مهم دیپلماتیک در رویدادنامه بی‌نام یونانی موسوم به رویدادنامه عید پاک (Chronicle of Paschale) باقی مانده است. گویا نویسنده ناشناس رویدادنامه به نسخه‌ای رونوشت از اصل نامه دسترسی داشته است؛ از این رو گزارش وی ارزش بسیاری دارد (Howard-Johnston, 2010: 45). متن این نامه از آن نظر جالب توجه است که در آن بزرگان بیزانس با جملاتی خاضعانه به خسرو نوشته‌اند که: «از شما التماس می‌کنیم که مارا شایسته عفو بدانید» (Chronicle of Paschale, 1989: 160). در این نامه تمام تقصیرها برگردن فوکاس، امپراتور سابق بیزانس، انداخته شده است و وعده داده شده است که هراکلیوس، «حکمران باتقوا»، برخلاف فوکاس درصدد جبران قصور رومیان است

متن این نامه از مهم‌ترین اسناد بازمانده از روابط دیپلماتیک ایران و بیزانس در قرن هفتم میلادی است. در نهایت خسرو این بار نیز صلح را نپذیرفت؛ اما برخلاف بار قبل در پاسخ، نامه‌ای برای هراکلیوس ارسال کرد. اصول متن این نامه در تاریخ بی‌نام ارمنی

شاهنشاه ساسانی از طریق سرزمین‌های تازه فتح‌شده و همچنین با انتقال اسرای جنگی به درون قلمرو خود که نیروی کار رایگان محسوب می‌شدند و در سطح وسیعی از آنها استفاده می‌کردند، به ثروتی سرشار دست یافت (پیگولفسکایا، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

تلاش برای دستیابی به صلح از سوی هراکلیوس

پس از مرگ خسرو دوم میان شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس صلحی بسته شد. این صلح در تلاش‌های دیپلماتیکی ریشه داشت که بیزانس پس از مرگ فوکاس و بر تخت‌نشینی هراکلیوس برای توقف جنگ و رسیدن به پیمان صلح انجام داد. در زمان حیات خسرو دوم، تلاش‌های بیزانس برای پیشبرد این دیپلماسی هیچ‌گاه محقق نشد؛ اما بدون توجه به مذاکرات سابق، بررسی چگونگی صلح میان دو طرف پس از مرگ خسرو دوم امکان‌پذیر نیست.

نخستین تلاش بیزانس برای دستیابی به صلح و توقف جنگ، هم‌زمان با آغاز سلطنت هراکلیوس در سال ۶۱۰م بود. بنا بر نوشته آگاپیوس (Agapius of j Manbi) در کتاب العنوان، هراکلیوس در همان سال نخست سلطنت خود سفیرانی نزد خسرو گسیل کرد تا با او درباره دستیابی به صلح گفت‌وگو کنند؛ اما خسرو به آنها پاسخ منفی داد (Agapius, 1912: 450).^{۱۰} بنا بر گزارش تئوفانس، خسرو به امید تصرف کامل قلمرو رومیان حتی حاضر نشد که با سفیران هراکلیوس صحبت کند (Theophanes, 1997: 430). جزئیات پیام هراکلیوس به خسرو در هیچ‌کدام از منابع تاریخی نیامده است. میخاییل سیرانی تنها به پیغامی تملق‌آمیز از سوی هراکلیوس اشاره می‌کند که در آن خطاب به خسرو چنین نوشته است: «از آنجایی که فوکاس، موریس پادشاه محبوب تو را به قتل رساند، ما وی را

بودند که پیش از همه باید به افزایش نارضایتی‌های عمومی در داخل کشور اشاره کرد. طبری از درآمدهای مالیاتی خسرو دوم و فشارهایی که از این راه بر مردم وارد می‌شد، تصویری گویا ارائه کرده است. بنابر گفته طبری، فشارهای مالی که خسرو بر اتباع شاهنشاهی خود وارد می‌کرد، باعث شد تا مردم «خسرو و پادشاهی‌اش را ناخوش دانند» (طبری، ۱۳۷۸: ۳۷۲ تا ۳۷۷). گزارشی مشابه با این را ابن‌اثیر در کتاب الکامل ذکر کرده است: «خسرو یک تن را گماشت تا بقایای مالیات مردم را جمع‌آوری کند و او بسیار سخت‌گیری نمود تا جمعی از مردم به بابل رفتند و آنجا شیرویه پسر خسرو را ملاقات کردند» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

در عهد خسرو دوم، بخش اصلی درآمدهای دربار ساسانی صرف هزینه‌های جنگ با رومیان می‌شد؛ همچنین سال‌ها جنگ مداوم با همسایه غربی قلمرو شاهنشاهی، جز از طریق تأمین مداوم نیروهای انسانی امکان‌پذیر نبود که این خود در درازمدت از مهم‌ترین انگیزه‌های نارضایتی‌های داخلی، از سیاست‌های خسرو دوم بود. در میان بزرگان دولت ساسانی نیز به علت رفتارهای خسرو با آنها در طول سال‌های جنگ، نارضایتی‌ها از او رو به افزایش بود (کریستن‌سن، ۱۳۸۲: ۳۲۱). از سوی دیگر، سیاست‌های دینی خسرو دوم در قبال مسیحیان کشور، ناخشنودی بخش مهمی از ساکنان داخلی قلمرو او را باعث شد. این عوامل در براندازی او از تخت سلطنت نقش بارزی ایفا کردند.

خسرو در آغاز سلطنت، رابطه خوبی با مسیحیان قلمرو خود برقرار کرد. در این میان نباید از نقش دو همسر مسیحی او، یعنی شیرین آرامی و مریم رومی، غافل بود که در ورای افسانه‌های دلکش ادبی درباره

منسوب به سبئوس باز مانده است. خسرو متن نامه خود را با عناوینی پرطمطراق و تحقیرآمیز آغاز کرده است که از غرور سرشار او از پس پیروزی‌های پیاپی نشان دارد: «از خسرو که در میان خدایان مورد احترام است، ارباب و پادشاه تمام عالم و یکی از فرزندان اورمزد بزرگ، به بنده بی‌مقدار و ناچیز ما هراکلیوس...» (Sebeos, 1999: 79) در این نامه، خسرو به هراکلیوس پیشنهاد کرده است که خود و فرزندانش را تسلیم کند تا عفو شود. بدین‌سان، چون تلاش‌های هراکلیوس و بزرگان بیزانس برای پایان‌دادن به جنگ از طریق دیپلماسی به نتیجه نرسید، به‌ناچار در سال ۶۲۲م، هراکلیوس همراه سپاه خود برای مقابله با نیروهای ایرانی از قسطنطنیه خارج شد (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

نامه خسرو به هراکلیوس برای پاسخ به این پرسش راهگشاست که چرا خسرو حاضر به قبول پیشنهاد صلح طرف مقابل نشد. خسرو در این نامه گفته است که تمام سرزمین‌ها و دریاها را بنده خود کرده است و تنها شهر قسطنطنیه باقیمانده است که فتح نکرده است و این کار را نیز به‌زودی انجام خواهد داد (Sebeos, 1999: 80). از این‌رو، هدف نهایی خسرو از جنگ با بیزانس را باید نابودی کامل امپراتوری دانست و این خواسته‌ای بود که هیچ‌گاه از طریق دیپلماسی و صلح حاصل نمی‌شد. به همین علت، ریشه‌های برقرارنشدن صلح در زمان خسرو دوم را باید در این سیاست خارجی وی جست‌وجو کرد.

نقش مسیحیان نسطوری در خلع خسرو دوم از سلطنت و برآمدن شیرویه

هرچه ثروت و قلمرو خسرو دوم گسترش می‌یافت، زوال قدرت او نزدیک‌تر می‌شد. عوامل متعددی در فروپاشی ناگهانی جهان‌گشایترین پادشاه ساسانی مؤثر

بر پشت اسب شاهی بنشیند. اسبی که به‌طور خاص برای او فرستاده شده بود؛ اما سبریشوع خودداری کرد و همچنان پیاده به راه خود ادامه داد. سربازان سلطنتی سعی کردند که او را به‌اجبار بر پشت اسب قرار دهند؛ اما راهب پاک‌باخته به قدرت خدا از حرکت اسب جلوگیری کرد و سربازان مجبور شدند به او اجازه دهند که تمام راه را برای ساعت‌ها و در میان جمعیت پیاده طی کند! این داستان به‌شکلی آشکار نشان‌دهندهٔ علاقهٔ نویسندهٔ متن به ابراز این نکته است که باوجود اینکه خسرو قدرت جهانی را در دست داشت و قادر بود به میل خود جاثلیق کلیسای مسیحی را تعیین کند، قدرت الهی در دست مردان خدا مانند سبریشوع بود. این مثال جالبی است از تعامل بین قدرت کلیسایی و قدرت شاهنشاه؛ هرچند که در عمل، خسرو پرویز با این کار اختیار کلیسای شاهنشاهی ساسانی را در دست گرفت (Payne, 2015: 2-5).

در این زمان جبرائیل، اهل سنجار و درستبد^{۱۶} و پزشک خاص شاهنشاه، در دربار نفوذی فراوان داشت. او پیرو آیین یعقوبیان بود و موفق شد که شیرین، همسر محبوب خسرو، را نیز با خود همساز کند و این گونه فشارهایی بر نسطوریان وارد کند. پس از مرگ سبریشوع، این‌بار نیز خسرو برآن شد که نظر خود را در انتخاب جاثلیق تازه به کرسی نشاند؛ اما نسطوریان شخصی به نام گریگوریس فراتی^{۱۷} را به این سمت برگزیدند و به‌این‌علت، خسرو کینه‌ای از نسطوریان در دل گرفت (رویدادنامهٔ خوزستان، ۱۳۹۵: ۶۳). گریگوریس پس از مدت اندکی از دنیا رفت و با مرگ او، خسرو به نسطوریان اجازه نداد که جاثلیقی تازه برگزیدند. بنابر رویدادنامهٔ سریانی خوزستان، به‌علت شرارت‌های جبرائیل و نفرت او از کلیسای نسطوری، دستگاه کلیسایی مدتی بدون رئیس ماند؛ تا اینکه مسیحیان نسطوری، مارآبا را برای رهبری کلیسا

آنها، واقعیتی تاریخی نهفته است.^{۱۱} همچنین کمک‌های موریس، امپراتور بیزانس، در سال‌های نخست سلطنت خسرو دوم، حسی از احترام به آیین مسیح در او به وجود آورده بود. به‌گفتهٔ طبری: «چون خسرو سپاهیان رومی را به نزد موریس بازپس فرستاد، نامه‌ای به ترسایان نگاشت و ایشان را رخصت داد تا کلیساها بسازند و هرکه بخواهد به‌جز مجوس، به کیش ایشان درآید» (طبری، ۱۳۷۸: ۳۰۹). بنابر روایتی از اوگرویس (Evagrius)، چون خسرو پس از شکست‌دادن بهرام چوبین پایه‌های سلطنت خویش را محکم کرد، صلیبی زرین به کلیسای سرگیوس (St.Sergius) شهید در سرگیوپولیس (Sergiopolis) اهدا کرد (Evagrius, 2000: 311).

سعیدبن‌بطریق روایتی فراتر از تمام اینها دارد و گوید که: «خسرو آیین نصارا بگرفت» (سعیدبن‌بطریق، ۱۹۰۹: ۵).^{۱۲} بدین‌سان، بزرگان مسیحی همواره در دربار شاهنشاه در رفت‌وآمد بودند. در سال ۵۹۵ م و با مرگ یسوع‌یهب‌اول، جاثلیق کلیسای نسطوری، خسرو در اقدامی بی‌سابقه خود برای انتخاب جاثلیق بعدی وارد عمل شد و دستور داد تا سبریشوع را به ریاست کلیسای نسطوری برگزینند.^{۱۳} بنابر روایت رویدادنامهٔ بی‌نام سریانی، موسوم به رویدادنامهٔ خوزستان،^{۱۴} شاه و دو همسر مسیحی‌اش، همواره سبریشوع را بس‌گران قدر می‌شمردند (رویدادنامهٔ خوزستان، ۱۳۹۵: ۶۰). امروزه زندگی‌نامه‌ای کهن به زبان سریانی از شرح زندگانی این سبریشوع به دست ما رسیده است که اخبار مهمی از تاریخ کلیسای نسطوری در قلمرو دولت ساسانی دارد.^{۱۵} در این متن، روایتی باشکوه از استقبال شاهنشاه از جاثلیق تازه وجود دارد. بنابر متن این زندگی‌نامه، چون سبریشوع به مقام جاثلیقی برگزیده شد، به دربار شاهنشاه فراخوانده شد. در راه کلیسا به قصر، سربازان خسرو اصرار کردند که جاثلیق سبریشوع

یزدین (*yzdyn*)^{۲۰} نام اهل کرخا در بت‌گرمایه.^{۲۱} این مرد یکی از حامیان کلیسا بود، مانند کنستانتین و تئودوسیوس و در همه‌جا کلیساها و دیرهایی به‌مانند اورشلیم آسمانی می‌ساخت. او مانند یوسف در چشم فرعون مورد محبت خسرو بود و حتی از آن‌هم بیشتر. در نتیجه هم در قلمرو ایران و هم در روم مشهور بود. بنابر متن این رویدادنامه، یزدین هر روز، از صبحی تا صبحی دیگر، هزار ستر نقره نزد شاه می‌فرستاد (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۷۵). بنابر گفته طبری، این یزدین والی عشور تمام ایران بوده است (طبری، ۱۳۷۸: ۴۰۱). یزدین خود از مسیحیان نسطوری بود و با ثروت و قدرتی که در اختیار داشت، در حفظ موقعیت نسطوریان در ایران وزنه مهمی به شمار می‌رفت. با وجود این، پس از مرگ یزدین که به احتمال به تحریک شخص خسرو انجام شد، شاهنشاه اموال و دارایی‌های او را ضبط کرد و با همسر و فرزندان وی بدرفتاری کرد (Thomas of Marga, 1893: 111).

شاید درست باشد که هدف از این اقدام خسرو را به‌دست آوردن منابع مالی سرشار خاندان یزدین، به‌علت کمبود بودجه و احتیاج به منابع مالی تازه برای ادامه جنگ، بدانیم (Greatrex & Lieu, 2005: 318). مرگ یزدین نه‌تنها برای خاندان او بلکه برای تمام کلیسای نسطوری زیان‌بار بود. یسوع‌یهب، اسقف موصل، در یکی از نامه‌های خود به شخصی به نام سبریشوع، از اوضاع بد نسطوریان پس از مرگ یزدین گله کرده است (Scott, 1904: XXXII). اقدام خسرو علیه خاندان یزدین موجب شد تا هم‌زمان با پیروزی‌های هراکلیوس در قلمرو ایران و رسیدن او تا دستگرد و فرار خسرو به تیسفون، شمطا که یکی از پسران یزدین بود، مقدمات شورش علیه خسرو و خلع او از سلطنت را فراهم آورد. شمطا در جایگاه سرکرده شورشیان، در این راه تنها نبود و بسیاری از بزرگان و سپاهیان او را

برگزیدند که خادم بزرگ کلیسای تیسفون و مردی باعزت و خردمند بود (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۷۰).

خسرو تا زمان مرگ خود، یعنی سال ۶۲۸م، اجازه نداد که جاثلیق جدیدی برای کلیسا تعیین شود و در نتیجه نزدیک به نوزده سال، کلیسای نسطوری بدون جاثلیق ماند. روایتی مفصل از این تصمیم خسرو در کتاب حکام توماس مرگایی به زبان سریانی باقی‌مانده است.^{۱۸} بنابر نوشته توماس: «هنگامی که خسرو متوجه شد که مسیحیان، آن جاثلیقی را که مدنظر او بوده است برنگزیده‌اند، تمام عشق و دوستی خویش به مسیحیان را فراموش کرد و به خدایش، خورشید، سوگند خورد که تا زمانی که من زنده‌ام، جاثلیق دیگری در کشور شرق (ایران) برگزیده نخواهد شد» (Thomas of Marga, 1893: 89). این تصمیم خسرو لطمه‌های سنگینی بر کلیسای نسطوری وارد کرد؛ به‌گونه‌ای که در گزارش صورت‌جلسه شورای کلیسای برگزارشده در سال ۶۱۲ م، روحانیان نسطوری به خسرو اعلام کردند: «سالیان درازی است که ما دیگر رئیسی نداریم و کلیسا خسارات فراوانی دیده است» (Chabot, 1902: 403). همچنین از این دوران نامه‌های ارزشمندی از یسوع‌یهب،^{۱۹} اسقف موصل، در دست است که در پاره‌ای از آنها، شکایت‌های او به همتایان مذهبی خود از اوضاع بد نسطوریان به‌علت فشارهای خسرو دوم بازتاب یافته است. او در این نامه‌ها از خسرو دوم باعنوان «آزاردنده دین خدا» یاد کرده است (Scott, 1904: XXX).

خسرو در اقدامی دیگر نیز، بر یکی از خاندان‌های ثروتمند و دارای نفوذ نسطوری ضربه‌ای وارد کرد. نتیجه این اقدام بسیار زود نمایان شد و در برکناری خسرو تأثیر مستقیم گذاشت. بنابر رویدادنامه سریانی خوزستان: «در آن زمان در دربار شاه، شخصی بود

نسطوری، اختلاف نظر داشت؛ اما گریگوری کشگری در مقام بطریق نصیبین، به هیچ‌روی تحمل چنین تفاسیری از دین را نداشت. دعوی بین گریگوری و حنا حذیبی باعث به‌وجود آمدن اختلافی اساسی در ایدئولوژی این مدرسه شد که به نام «اشتقاق حنا‌های» معروف است (کریستن‌سن، ۱۳۸۲: ۳۵۰).

به این علت، یسوع‌یهب در سال ۵۹۷ م مدرسه نصیبین را ترک کرد تا از هواخواهان حنا دوری گزیند. وی از نصیبین راهی بلد شد و اندکی بعد به مقام اسقفی آنجا رسید (Brock, 2011: 218). بنابر رویدادنامه سریانی موسوم به خوزستان، یسوع‌یهب در جوانی ازدواج کرده بود و این برخلاف رسم آن روزگار روحانیان نسطوری بود؛ باین‌حال، شور و حرارت دینی باعث شده بود تا این موضوع در پیشرفت او مانعی ایجاد نکند (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۷۵). با مرگ خسرو دوم، مسیحیان نسطوری فرصتی یافتند تا بار دیگر نظام اداری کلیسای خود را تجدید کنند و پس از نوزده سال، جاثلیقی از میان خود برگزینند.

بنابر رویدادنامه خوزستان، در روزگار شیرویه مسیحیان در صلح و آرامش می‌زیستند و همچنین روایتی در دست است که بنابر آن، شیرویه مسیحیان قلمرو خویش را سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۷۳ تا ۷۵). در سال ۶۲۸ م، اسقفان نسطوری به‌منظور برگزیدن جاثلیق کلیسای نسطوری انجمنی برپا کردند که متأسفانه امروزه شرحی از جزئیات و مصوبات آن برجا نمانده است. تنها از طریق کتاب حکام‌توماس مرگایی، بازسازی بخش‌هایی از حوادث رخ داده در این انجمن ممکن است. بنابر نوشته توماس، این انجمن به فرمان شخص شیرویه برپا شده بود و در ابتدا تمام اسقفان خواهان آن

همراهی می‌کردند.^{۲۲} بنابر نوشته توماس مرگایی، در برگزیده شدن شیرویه که جانشین پادشاه مخلوع شد، شمطا نقش مهمی ایفا کرد (Thomas of Marga, 1893: 111).

روایات شورش شمطا و نقش او در براندازی خسرو در هیچ‌کدام از منابع دوران اسلامی ذکر نشده است و ما تنها از طریق منابع کهن مسیحی که به زبان سریانی است، از این واقعه آگاهی داریم. بدین‌سان قیام شمطا بر خسرو دوم و برگزیدن شیرویه را باید نخستین تأثیر مستقیم مسیحیان نسطوری در پایان جنگ و برقراری صلح میان ایران و بیزانس پس از خلع خسرو از سلطنت دانست.

انتصاب یسوع‌یهب دوم به سمت جاثلیقی کلیسای نسطوری

یسوع‌یهب دوم در نیمه دوم قرن ششم میلادی در روستای جدال، از توابع سرزمین بیت عربیه و در نزدیکی شهر نصیبین، به دنیا آمد (Scher, 1911: 234). او برای تکمیل تحصیلات دینی خود به مدرسه نصیبین پیوست؛ اما در آن سال‌ها اختلاف بین نسطوریان ارتدکس و کسانی که موقعیتی نزدیک‌تر به خالکدونی‌ها داشتند، مانند حنا حذیبی، باعث به‌وجود آمدن مشکلات بسیاری در دستگاه کلیسای شرق شد (Brock, 2011: 218). اوج این اختلافات در شهر نصیبین و مدرسه دینی آن بود. در اوایل قرن هفتم میلادی، خسرو دوم گریگوری کشگری را به سمت بطریقی نصیبین گماشت و او تا زمان مرگ خود در سال ۶۱۰ م، در این مقام باقی بود (Jullien, 2008: 16-18). در این‌زمان مدیر مدرسه دینی نصیبین حنا حذیبی^{۲۳} بود و او در جزئیات خاصی با تفسیرهای تئودورمپسوهستی، در جایگاه یکی از شارعان مذهب

آرامش به سر بریم» (Chronicle of Paschale, 1989: 188).

هراکلیوس که تا پیش از این تنها در فکر انعقاد صلحی با خسرو دوم بود تا با آن به اوضاع آشفته قلمرو خویش پایان دهد، اینک خواستار قراردادی بود که نه تنها به جگ خاتمه دهد بلکه از آن بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی نیز کند (طبری، ۱۳۷۸: ۴۱۰). مهم‌ترین خواسته‌های هراکلیوس استرداد سرزمین‌های تصرف شده از سوی ایرانیان و همچنین پس‌گرفتن صلیب راستین بود. متأسفانه متن رویدادنامه عید پاک در نسخه خطی یگانه^{۲۴} خود، در میانه نامه شیرویه دچار آسیب دیدگی شده است و خواندن باقی متن ممکن نیست؛ ولی براساس آثار بعدی، نظیر کتاب تاریخ نیکوفارس^{۲۵} می‌دانیم که هراکلیوس در پاسخ شیرویه نامه‌ای نگاشته است و در آن آمادگی خود را برای صلح اعلام کرده است (ویتتر، ۱۳۸۶: ۱۳۶).

در گرماگرم مذاکرات، شیوع بیماری طاعون جان بسیاری از بزرگان و حتی شخص شاهنشاه را گرفت (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۷۴/۱) و به این علت، از مذاکرات نتیجه نهایی حاصل نشد؛ هرچند که هر دو طرف قاطعانه خواهان آن بودند. با مرگ شیرویه، هراکلیوس تلاش کرد با دخالت در اوضاع آشفته دربار ساسانی، بیشترین سود را نصیب خود کند. او به‌ازای حمایت از شهربراز در مقابل شاهنشاه جدید، یعنی اردشیر سوم خردسال، اجرای مفاد صلح را خواستار بود. گویا نخستین گام‌های اساسی در اجرایی شدن صلح میان دو دولت در زمان حکمرانی شهربراز غاصب برداشته شد. بنابر تاریخ ارمنی منسوب به سبئوس (Sebeos, 1999: 226) و تاریخ نیکوفارس، در این زمان صلح راستین به نزد رومیان فرستاده شد. نیکوفارس همچنین از وعده شهربراز مبنی بر پرداخت مقدار هنگفتی مال به

بودند که بابای کبیر به مقام جاثلیقی برگزیده شود؛ اما بابای چون ترجیح می‌داد که آخرین روزهای عمر خود را به‌شکلی راهبانه در صومعه سپری کند، از پذیرفتن این مقام خودداری کرد و این‌گونه بود که اسقفان یشوع‌یهب را که بنابر متون سریانی «به هرگونه فضیلتی آراسته بود»، به مقام جاثلیقی برگزیدند (Thomas of Marga, 1893: 116).

گام‌های اولیه برقراری پیمان صلح در زمان شیرویه

با مرگ خسرو دوم در سال ۶۲۸م، مذاکرات صلح میان هراکلیوس و پادشاه جدید ساسانی، یعنی شیرویه، آغاز شد. هراکلیوس که پس از غارت دستگرد نگران آن بود که نیروهای ایرانی او را از هرطرف محاصره کنند، به‌سوی شمال بازگشته بود و در این زمان، همچنان در گنزگ اقامت داشت. مادامی‌که با شورش بزرگان و درباریان، تخت سلطنت سلسله ساسانی لرزان بود، هراکلیوس با ارسال خبرچینان به مناطق درونی شاهنشاهی، به‌شکلی مداوم از اخبار مطلع می‌شد (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۶۴۵).

شیرویه پس از تاج‌گذاری به‌منظور پیشبرد صلح با امپراتور بیزانس، دو سفیر را به گنرک فرستاد تا با هراکلیوس ملاقات کنند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۶۲). این سفیران نامه‌ای همراه خود داشتند که خبر بر تخت نشستن شاه جدید در آن نوشته شده بود و شیرویه در آن درخواست صلح با امپراتور را مطرح کرده بود. خوشبختانه رونوشت بخشی از نامه شیرویه به هراکلیوس در رویدادنامه عید پاک باقی‌مانده است که از حیث اصالت، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. در این نامه، شیرویه چنین عنوان کرده است: «و ما تصمیم گرفتیم تا با شما قیصر رومیان، برادر خود و دولت روم و سایر ملت‌ها و سایر شهریاران همسایه خود در صلح و

اهل نصیبین و جبرائیل اهل کرخه در بت گرمایه و ماروتای گوسترابی (Marutha) همراه او بودند (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۸۸). همچنین توماس مرگایی، از شخص دیگری با نام مار پائول مطران حذیب (Paul of Adiabene) نیز در این هیئت نام برده است (Thomas of Marga, 1893: 116). در این هنگام، هراکلیوس در شهر حلب در سوریه اقامت داشت. بنابر رویدادنامه سریانی خوزستان، چون سفیران به سوریه رسیدند، نزد هراکلیوس از آنها استقبال باشکوهی شد و او هرچه آنها می‌خواستند، اجابت کرد (رویدادنامه خوزستان، ۱۳۹۵: ۸۹).

بنابر گزارش طبری، یسوع یهب در این سفر صلیب راستین را به هراکلیوس تحویل داده است (طبری، ۱۳۷۸: ۴۱۰)؛ اما همان‌طور که نولدکه نشان داده است، این خبر درست نیست و صلیب راستین را کمی پیش‌تر و به‌احتمال، شهربراز به رومیان پس داد (طبری، ۱۳۷۸: ۴۱۰). نتایج مذاکرات به‌طور کامل به‌سود رومیان بود؛ آن‌گونه که طرف ایرانی متعهد شد تا نه‌تنها از سرزمین‌هایی عقب‌نشیند که خسرو دوم تصرف کرده بود، بلکه سرزمین‌هایی که موریس در ازای کمک به خسرو از ایران دریافت کرده بود نیز به رومیان مسترد شود (Greatrex & Lieu, 2002: 228). متأسفانه شرح دقیقی از مفاد صلح‌نامه سال ۶۳۰ م میان ایران و بیزانس برجای نمانده است. در عوض داستان‌هایی از مجادلات مذهبی میان نمایندگان نسطوری ایران و مسیحیان بیزانس در متون سریانی بازمانده است (Thomas of Marga, 1893: 128-130).

یکی از پرسش‌های اساسی این است که به چه علتی در چنین موقعیت حساسی، هیئت سفیران ایرانی را گروهی از بلندمرتبه‌ترین روحانیان مسیحی کلیسای شاهنشاهی تشکیل دادند و نه گروهی از بزرگان

هراکلیوس سخن گفته است (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۶۵). با این حال، شهربراز مدت بسیار کوتاهی سلطنت کرد و بار دیگر، صلح میان دو دولت صورت نهایی به خود نگرفت. بنابر گزارشی از مقدسی، مدت حکمرانی شهربراز تنها بیست روز بود (مقدسی، ۱۳۸۱: ۵۲۱) و بنابر قول مسعودی، چهل روز حکمرانی کرد (مسعودی، ۱۳۸۱: ۹۶).^{۲۶} با مرگ شهربراز، بزرگان درباری دختر خسرو دوم، یعنی پوران‌دخت، را به سلطنت برگزیدند (نهایه‌الاربع، ۱۳۷۴: ۴۳۷ و ۴۳۸).

در این زمان، هراکلیوس گنزک را تخلیه کرده بود و در سوریه اقامت گزیده بود. اوضاع آشفته مرزهای ایران و بیزانس و پراکندگی نیروهای نظامی دو طرف در سرزمین‌های مختلف، لزوم نهایی کردن قرارداد صلح را ایجاب می‌کرد؛ از این جهت، قدم‌های نهایی انعقاد پیمان صلح در دوران سلطنت پوران‌دخت برداشته شد.

سفارت یسوع یهب دوم و قطعی شدن صلح در زمان پوران‌دخت

در زمانی که پوران‌دخت بر تخت سلطنت نشست، ایرانیان بخش‌هایی از سرزمین‌هایی را که در عهد خسرو دوم تصرف کرده بودند تخلیه کردند و صلیب راستین را نیز به رومیان باز پس دادند؛ اما همچنان قرارداد صلح میان دو طرف نهایی نشده بود. از این رو، پوران‌دخت به مذاکرات نهایی با هراکلیوس تصمیم گرفت. او این کار را به روحانیان مسیحی قلمرو خویش سپرد. بر این اساس یسوع یهب دوم، جاثلیق کلیسای نسطوری، برای نهایی کردن مذاکرات صلح با هراکلیوس سفیر ملکه شد (Brock, 2011: 218). یسوع یهب برای انجام مأموریت خود، تعدادی از روحانیان مسیحی را با خود همراه کرد. بنابر رویدادنامه سریانی خوزستان، قوریاقوس (Georgias of Nisibis)

شاهنشاه ساسانی تقاضا کردند که جنگ متوقف شود و میان دو دولت صلحی برقرار شود؛ اما توجه‌نکردن خسرو به این تقاضاها ثابت کرد که وی جز نابودی کامل دولت بیزانس و تصرف کامل و دائم سرزمین‌های قلمرو آن، هدفی در سر ندارد و تا زمانی که او بر تخت قدرت تکیه دارد، رسیدن به صلح ناممکن است. همچنین خسرو پرویز طی سال‌های طولانی، در امور کلیسای نسطوری قلمرو خود موضعی مداخله‌جویانه در پیش گرفت که این موضوع باعث شد بخش عمده ای از مسیحیان، او را همچون دشمن کلیسای شرقی بنگرند. این امر در نهایت به قیام شمطا، فرزند یزیدین از بزرگ‌ترین حامیان کلیسای نسطوری، منجر شد. با قیام شمطا و همدستان او بر خسرو، درحقیقت نخستین مانع پایان جنگ و برقراری صلح برداشته شد. از سوی دیگر، پس از مرگ خسرو دوم مذاکرات میان دو دولت آغاز شد؛ اما نتیجه نهایی به سرعت به دست نیامد.

دومین تأثیر مسیحیان نسطوری در نهایی‌شدن قرارداد صلح میان دو طرف را باید هم‌زمان با اعزام یسوع‌یهب دوم، جاثلیق کلیسای نسطوری، به نزد هراکلیوس از سوی ملکه پوران‌دخت دانست. با ارسال صلیب راستین از اورشلیم به تیسفون در زمان خسرو دوم، جنگ میان دو دولت جنبه دینی به خود گرفت. ملکه پوران‌دخت با انتخاب یسوع‌یهب دوم در مقام نماینده دولت ساسانی برای انجام مذاکرات صلح، درحقیقت به دنبال جلب اعتماد طرف مقابل بود. در سال ۶۳۰م و با مذاکرات میان هراکلیوس و یسوع‌یهب، فصل روابط دیپلماتیک میان دولت ساسانی و رومیان بسته شد و بنابر مفاد پیمان‌نامه صلح، دولت ساسانی متعهد شد تمام سرزمین‌هایی را که خسرو دوم از سال ۶۰۲م به تصرف خود درآورده بود، به طرف رومی بازگرداند.

درباری. پاسخ به این پرسش از این طریق میسر می‌شود که ببینیم پس از به یغما رفتن صلیب راستین در اورشلیم به دست سپاهیان خسرو، در قلمرو بیزانس چه رخ داد. صلیب راستین مهم‌ترین سمبل آیین مسیح بود که انتقال آن از «اورشلیم آسمانی» به تیسفون، شور مذهبی فراوانی را در تمام قلمرو امپراتوری برانگیخت. این رویداد اتحاد تمام مسیحیان ساکن در امپراتوری بیزانس را باعث شد و به همین علت، کلیسای امپراتوری بخش مهمی از دارایی‌های خود را در اختیار هراکلیوس قرار داد تا با استفاده از آن، سپاه ازهم‌پاشیده خود را بازسازی کند (وینتر، ۱۳۸۶: ۳۵). این‌گونه، برای رومیان جنگ رنگ‌وبویی مذهبی گرفت (محمودآبادی، ۱۳۹۲: ۲۹۶). انتخاب یسوع‌یهب دوم در مقام نماینده شاهنشاهی ساسانی به منظور انجام مذاکرات صلح با امپراتور بیزانس را باید در راستای همین موضوع دانست. در زمانی که نیروهای رومی خود را سربازانی در راه دفاع از صلیب راستین می‌دیدند، انتخاب بلندپایگان کلیسای شاهنشاهی ساسانی در جلب اعتماد طرف مقابل برای دستیابی به صلح نهایی نقش مهمی ایفا می‌کرد. بدین‌سان، با انعقاد نهایی پیمان صلح، سال‌ها جنگ میان دو دولت به پایان رسید و با ظهور اعراب مسلمان، این پیمان صلح را باید آخرین رابطه دیپلماتیک میان دولت ساسانی و رومیان دانست.

نتیجه

بنابر آنچه گفته شد، نقش مسیحیان نسطوری در برقراری صلح میان ایران و بیزانس به دو بخش تقسیم می‌شود: اول تأثیری غیرمستقیم بود که با قیام شمطا بر خسرو و عزل وی از سلطنت و برآوردن شیرویه در مقام جانشین او صورت گرفت. در زمان حیات خسرو دوم، امپراتوری و بزرگان بیزانس چندین بار از

۵. دربارهٔ قیام بسطام پس از مرگ برادرش بندوی

بنگرید به: فرای ۱۳۸۳: ۲۶۲.

۶. از قرن پنجم میلادی، شاهان ساسانی اغلب به بهانهٔ

نگهداری از گذرگاه‌های کوهستانی قفقاز در برابر

اقوام کوچ‌روی نیمه‌وحشی شمالی، سالانه مبالغی را

از امپراتوران روم و بیزانس دریافت می‌کردند. کتاب

تاریخ منسوب به یوشعستون نشین، به زبان سریانی

که در اوایل قرن ششم میلادی نوشته شده است،

حاوی اطلاعات مهمی از چگونگی دریافت این

مقرری‌ها از سوی شاهان ساسانی است (Joshua

the Stylite, 2011: 8-9).

۷. گزارش دقیق فتح شهر انطاکیه به دست خسرو دوم

در منابع کهن تاریخی به درستی ضبط نشده است.

هوینلد بیشتر این روایات را گردآورده است. بنگرید

به: Hoyland 2011: 60

۸. دربارهٔ ادعای خونخواهی خسرو از فوکاس بنگرید

به: (طبری، ۱۳۷۸: ۳۱۲) و میخائیل سریانی

(Michael the Syrian, 1993: 121) روایاتی مشابه

و مهم دارند.

۹. سعیدبن بطریق در کتاب نظم‌الجواهر گزارشی

منحصر به فرد دربارهٔ اتحاد میان یهودیان اورشلیم و

سپاهیان خسرو پرویز در جریان گشودن شهر

اورشلیم توسط ایرانیان دارد که درخور توجه است

(سعیدبن بطریق، ۱۹۰۹: ۶۰۵).

۱۰. و فیب اول سنهٔ من ملکه أرسل و فدا الی ملک

الفرس لیصالحه فلم یجبه.

۱۱. تعدادی از کهن‌ترین منابع برای دوران سلطنت

خسرو دوم نظیر رویدادنامهٔ سریانی موسوم به

خوزستان و تاریخ ارمنی منسوب به سبتوس به این

دو همسر مسیحی خسرو و نقش آنها در تحولات

آیین مسیحی در داخل ایران اشاره‌های دست اول

دارند. برای دیدن الگویی از روایات افسانه‌ای

1. Flavius Mauricius Tiberius Augustus.

2. Chronicle of 1234.

این رویدادنامه را نویسنده‌ای ناشناس بین سال‌های

۱۲۳۷ تا ۱۲۴۰م، در ناحیهٔ ادسا نگاشته است و بدان

سبب که شرح حوادث عالم از آغاز خلقت تا سال

۱۲۳۴م را دربرمی‌گیرد، امروزه به نام رویدادنامهٔ

۱۲۳۴م خوانده می‌شود. از متن این رویدادنامه

اطلاعاتی دربارهٔ نویسندهٔ متن به دست نمی‌آید؛ اما

در این متن، جزئیات فراوان دربارهٔ حوادث

سال‌های منتهی به اواخر قرن دوازدهم و سال‌های

نخست قرن سیزدهم نشان می‌دهد که نویسنده خود

شاهد عینی بسیاری از این وقایع بوده است. جز

این، نویسنده برای شرح حوادث پیش از روزگار

خود از منابع کهن‌تری از جمله دیوژینوس تل

محری، یوحنا افسوسی و همچنین منابع دوران

اسلامی استفاده کرده است.

۳ میخائیل سریانی نویسندهٔ سریانی‌زبان قرن دوازدهم

میلادی و بطریق کلیسای یعقوبی انطاکیه، صاحب

کتابی باعنوان رویدادنامه است که از بزرگ‌ترین و

آخرین تواریخ نگاشته‌شده به زبان سریانی است.

این اثر شرح وقایع جهان را از زمان خلقت تا سال

۱۱۹۵م دربرمی‌گیرد.

۴. این کتاب را در نیمهٔ قرن هفتم میلادی نویسنده‌ای

ناشناس نگاشته است. پس از انتشار متن ارمنی این

کتاب، بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای به سبتوس،

اسقف ارمنی نسب داده شد؛ اما امروزه این فرضیه را

پژوهشگران تأیید نمی‌کنند و از این رو، به‌طور معمول

آن را با نام تاریخ سبتوس دروغین معرفی می‌کنند.

نویسندهٔ کتاب برای روایات خود از منابع کهن و

رسمی استفاده کرده است؛ از این رو مطالب آن برای

دوران سلطنت خسرو دوم اهمیت فراوانی دارد.

- درباره این دو همسر در روایات اسلامی بنگرید به: ثعالبی، ۱۳۸۵: ۳۳۳ و ۳۳۴.
۱۲. مقایسه کنید با روایتی از یعقوبی که گوید: «پارسیان گفتند که خسرو کیش نصرانی گرفته است» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۰۹/۱).
۱۳. به نظر می‌آید که بین مرگ یشوع یهوب اول و جاثلیق شدن سبریشوع یک سال فاصله بوده است و سبریشوع در ۵۹۶ م به مقام جاثلیقی رسیده است (Flusin, 1992: 102-105).
۱۴. این متن بی‌نام را نخستین بار گویدی در سال ۱۸۸۹ م به پژوهشگران معرفی کرد. از این جهت تا سال‌ها با نام رویدادنامه بی‌نام گویدی شناخته می‌شد. ولی در سال‌های اخیر بیشتر با نام رویدادنامه خوزستان معرفی می‌شود. این متن را در حدود سال ۶۵۰ م نویسنده‌ای ناشناس نگاشته است و از منابع بسیار مهم و دست اول برای دوران سلطنت خسرو دوم به حساب می‌آید.
۱۵. این متن را در تاریخی بسیار نزدیک به مرگ سبریشوع، یعنی در حدود سال ۶۰۴ م، یکی از شاگردان سبریشوع با نام پیتر نگاشته است (Brock, 1976: 29).
۱۶. لقب پزشک مخصوص دربار ساسانی.
۱۷. منظور فرات میشان است.
۱۸. متن سریانی موسوم به کتاب حکام را در حوالی سال ۸۶۰ م، توماس اسقف مرگا نگاشت. این کتاب به شرح زندگی رهبران صومعه بیت عبی اختصاص دارد و حاوی اخباری تاریخی از اوضاع کلیسای شرق از اواخر قرن ششم میلادی تا روزگار نویسنده در اواسط قرن نهم میلادی است. توماس برای ضبط اخبار سال‌های پایانی قرن ششم میلادی و همچنین نیمه نخست قرن هفتم میلادی، به‌طور عمده از منابعی استفاده کرده است که بیشتر آنها
- امروزه به دست ما نرسیده است. از این رو مطالب کتاب وی برای ما دارای اهمیت است.
۱۹. وی هم‌زمان با هجوم اعراب مسلمان به ایران، به مقام جاثلیقی کلیسای شرق رسید و پس از آن با نام یشوع یهوب سوم شناخته می‌شود.
۲۰. از یزدین در چند متن مختلف نامبرده شده است؛ از جمله رویدادنامه سیعرت. برای بررسی او و مدارک موجود رجوع کنید به: Flusin, 1992: 246-252.
۲۱. منظور کرخاذ-بتسلوکاست. بتگرمايه نام سریانی استان گرمیکان در منطقه میانی بین‌النهرین است. موقعیت جغرافیایی این منطقه واقع در شمال شرقی کشور عراق امروزی است. مرزهای شمالی این سرزمین محدود به رودخانه زاب کوچک و کوهستان‌های شهرزور و حدّ جنوبی آن نیز کوهستان‌های هم‌رین بوده است. همچنین رودخانه دجله مرزهای غربی آن را تشکیل می‌داده است (Hoffmann, 1880: 283). نام این استان در آثار جغرافیانویسان مسلمان به شکل «باجرمی» درآمده است.
۲۲. شاپور شهبازی فهرست مفیدی از مهم‌ترین همدستان شمطا در قیام علیه خسرو دوم را به دست می‌دهد (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۴۲).
۲۳. یعنی اهل حدیب (*hdyb*) که به‌صورت یونانی آدیابنه نیز مشهور است.
۲۴. این نسخه خطی با شماره Vat.gr.1941 متعلق به قرن دهم میلادی است و اینک در کتابخانه واتیکان نگهداری می‌شود. در قرن شانزدهم میلادی حداقل سه رونوشت از روی این نسخه تهیه شد که دارای ارزش مستقل نیستند.
۲۵. نیکوفارس پاتریاخ قسطنطنیه صاحب کتابی با عنوان تاریخ کوتاه است که شرح حوادث میان سال

بیروت: مطبعة الآبای السوعیین.
. شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۹۳)، تاریخ ساسانیان، تهران: نشر دانشگاهی.
. طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۸)، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، پژوهش تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
. فرای، ریچارد، (۱۳۸۳)، تاریخ ایران کمبریج؛ تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان، ج ۳، قسمت اول.
. کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ساحل.
. کولسنیکف، علی ایوانویچ، (۱۳۸۹)، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: کندوکاو.
. محمودآبادی، سیداصغر، ۱۳۹۲، تاریخ ایران در عهد ساسانیان، تهران: پارسه.
. مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۸۱)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
. -----، (۱۳۸۲)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
. مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۸۱)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدگنی، تهران: آگه.
. -----، (۱۳۷۴)، نهاییه الارب فی تاریخ الفرس و العرب، به تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
. وینتر، انگلبرت و بئاته دیگناس، (۱۳۸۶)، روم و ایران دو قدرت در کشاکش و همزیستی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: فرزانه روز.
. یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۸۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

های ۶۰۲ تا ۷۶۹ م را دربرمی گیرد. یکی از نکات مهم کتاب وی این است که بخش مهمی از منابع استفاده شده او اینک به روزگار ما نرسیده است.
۲۶. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف چنین گفته است که داستان مفصل تری از زندگانی شهربراز را در کتابی با نام مقاتل فرسان العجم آورده است که متأسفانه این کتاب امروزه باقی نمانده است (مسعودی، ۱۳۸۱: ۹۶).

کتابنامه

الف. منابع فارسی

ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، (۱۳۸۶)، اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم.
. ابن بلخی، (۱۳۸۵)، فارسنامه، به تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
. پیگولفسکایا، نینا، (۱۳۹۱)، ایران و بیزانس در سده های ششم و هفتم میلادی، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران: ققنوس.
. ثعالبی، ابو منصور، (۱۳۸۵)، شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر.
. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (۱۳۸۶)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
. رویدادنامه خوزستان، (۱۳۹۵)، رویدادنامه سریانی موسوم به رویدادنامه خوزستان: روایتی از آخرین سال های پادشاهی ساسانی، ترجمه و تعلیقات از خداداد رضاخانی و سجاد امیری باوندپور، تهران: سینا.
. سعیدبن بطریق، (۱۹۰۹)، کتاب تاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق، به تصحیح لویس شیخو،

- attributed to Sebeos, Thomson, R. (tr.), Liverpool.
- ب. منابع لاتین
- . Theophanes, (1883), *Chronographia recensuit*, De Boor, C (ed). Lipsiae.
 - . Theophanes, (1997), *The Chronicle of Theophanes Confessor*, Mango, C. & Scott, R. (tr.) Oxford.
 - . Theophylact, (1997), *The History of Theophylact Simocatta*, Whitby. M (tr.), Oxford.
 - . Thomas of Marga, (1893), *The Book of Governors*, Budge, W. (tr.), London.
 - . Treadgold, W, (1997), *A History of the Byzantine State and Society*, Stanford.
 - . Venning, T, (2006), *A Chronology of the Byzantine Empire*, London.
 - . Agapius, (1912), "Kitab al-'Unvan", *Patrologia Orientalis* 8. Vasiliev, A. (tr).
 - . Brock, S. (1976), "Syriac Sources for Seventh-Century History", *Byzantine and Modern Greek Studies*, Vol 2, pp. 17-36.
 - . Brock, S, (2011), "Isho'yahb II of Gdala", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of the Syriac Heritage*, New Jersey.
 - . Budge, W, (1886), *The Book of the Bee*, Oxford.
 - . Chabot, J. B, (1902), *Synodicon Orientale*, Paris.
 - . *Chronicle of Paschale*, (1989), *Chronicon Paschale 284-628 AD*, Whitby, M. & Withby, M(tr).Liverpool.
 - . Evagrius, (2000), *The Ecclesiastical History of Evagrius Scholasticus*, Whitby, M (tr.), Liverpool.
 - . Flusin, B, (1992), *Saint Anastase Le Perse et L'histoire de La Palestine Au Début Du VIIe Siècle*. Paris.
 - . Greatrex, G. & Lieu, S, (2005), *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars Part II AD 363-630*, London and New York.
 - . Hoffmann, G, (1880), *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer*, Leipzig.
 - . Howard-Johnston, J, (2010), *Witnesses to a World Crisis*, Oxford.
 - . Hoyland, R, (2011), *Theophilus of Edessa's Chronicle*, Liverpool.
 - . Joshuath Stylite, (2000), *The Chronicle of Pseudo-Joshua the Stylite*, F. Trombley & J. Watt (trs.), Liverpool.
 - . Jullien, F, (2008), *Le Monachisme En Perse: La Réforme d'Abraham Le Grand, Père Des Moines de l'Orient*. Vol. 622. CSCO. Louvain.
 - . Michael the Syrian, (1901), *Chronique de Michel le Syrien*, Chabot, J.B. (ed. &tr).Paris.
 - . Norwich, J, (1998), *A Short History of Byzantium*, London.
 - . Palmer, A, (1993), *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles*, Liverpool.
 - . Payne, R, (2015), *A State of Mixture*, Okland.
 - . Scher, A, (1911), "Histoire nestorienne inédite: Chronique de Séert. Seconde partie." *Patrologia Orientalis* 7.2.
 - . Scott, P, (1904), *The Book of Consolations*, London.
 - . Sebeos, (1999), *The Armenian History*